

واره

گمنام و بی آوازه با صدنام و آوازه

«رساله‌ای در باب تاریخ نوعی تعاونی کهن و زنانه»

سرتضی فرهادی

تعریف «واره - Vâre»

«واره» یا «شیرواره» نوعی «تعاونی سنتی» است که محور اصلی آن «همیاری^۱» است. گرچه گونه‌های دیگری از «یاریگری» نیز در آن جریان دارد. «واره» با ناسهای گوناگون، در گذشته در اکثر روستاها و ایلات و حتی شهرهای ایران وجود داشت و هنوز نیز در بسیاری از مناطق روستایی و ایلی وجود دارد.^۲ هر «واره» دارای یک «سرواره» و تعدادی اعضای («همواره») با حقوق و وظایف مشخص است، این عده طبق سلاکها و معیارهای خاصی که برخی از این سلاکها اقتصادی و برخی دیگر غیر اقتصادی هستند، یکدیگر را را حداقل برای یک دوره شیردهی گوسفندان در واره‌های گوسفندی و یک سال برای واره‌های گاوی برمی‌گزینند. «هموارگان» (اعضاء واره) به نسبت میزان شیر داسهایشان، شیر چند روز خود را به یکی از اعضای قرض می‌دهند و در روزها و هفته‌های بعد به ترتیبی خاص، شیرهای وام داده‌شده

را بازپس می‌گیرند. در واره نیز مانند هر گروه متشکل، ارزشها و هنجارهایی وجود دارد که «هموارگان» آنها را به دقت رعایت کنند. به طور خلاصه می‌توان گفت:

«واره» سازمانی نهادی شده، گسترش یافته و زنانه در اغلب مناطق و در میان اقوام مختلف ایرانی است، که کارکردهای نهان و نمایان و مرکب دارد، به نظر می‌رسد واره از متلاشی شدن برخی اشکال تعاونی کهنه‌تر زاده شده است و برای افزایش سودمندی دامداری معیشتی و نیمه معیشتی برای تولید فرآورده‌های شیری (کافی کردن میزان شیر و نیروی کار و صرفه‌جویی در این دو عامل) و به دلیل ماهیت شیمیائی^۲ و تقدس فرهنگی شیر و برخی نیازهای اجتماعی- روانی تا به امروزه تداوم یافته است.^۳

پیشینه تاریخی «واره»

نویسنده در متون و فرهنگهای کهن هیچ‌گونه اشاره‌ای به «واره» به معنای اصطلاحی آن نیافت و ظاهراً دلیلی آشکار و تاریخی در دست ندارد که واره را رسمی کهن بشمار آورد و این مسئله تا اندازه‌ای نیز طبیعی به نظر می‌آید، زیرا که توجه دقیق به فرهنگ توده مردم، مسئله تازه‌ای در جهان و تازه‌تر از آن در میهن ماست و عمر آن از عمر علوم اجتماعی و به‌ویژه مردم-شناسی فراتر نمی‌رود.

البته در زبان ادبی اسروز نیز «وار» و «واره» به عنوان پسوند، تنها به معنای شبیه و مانند به کار می‌رود. اما رودکی در هزار سال پیش از این واره را به معنی نوبت به کار برده است:

«گل دگر ره به گلستان آمد
وار آذرگذشت و شعله‌او
واره باغ و بوستان آمد
شعله لاله را زمان آمد.»

«وار» و «واره» اما در فرهنگ‌ها دارای معانی بیشتری است.

«وار» در صحاح الفرس به معنای: مانند و بار آمده و در مجمع الفرس سروری به معنای مانند، مقدار مناسب چیزی، و در آخر بعضی اساسی به معنی لیاقت و شایستگی، بار، نوبت، خداوند و صاحب. و «واره» به معنای: مانند و نوبت و سرخم آواره^۶. و همین معانی، به علاوه رسم و عادت و بسیار و مکرر و مهر و محبت در برهان قاطع^۷ و فرهنگ رشیدی^۸ تکرار شده است.

نخستین فرهنگی که «واره» را به معنای اصطلاحی آن ضبط کرده است، لغت نامه دهخدا است. از آنجا که شادروان دهخدا «لغت نامه» را در دوران جنگ جهانی اول، هنگامی که در چهار محال بختیاری در خفا می‌زیسته است، پایه‌گذاری کرد^۹. در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که از ضبط معنای اصطلاحی «واره»- چون واژه «واره» به معنای ادبی آن در فرهنگها و متون قدیمی ضبط شده است- بیش از حدود ۷۰ سال نمی‌گذرد. اما در برابر از اهلی کردن «میش»

یازده هزار سال، از اهلی کردن بز نه هزار و پانصد سال و از اهلی کردن گاو هفت هزار و پانصد سال سی گذرد^{۱۰}. و جالب توجه است که رام کردن این هوسه نوع دام در منطقه‌ای همجوار از جهان اتفاق افتاده است. میش در عراق، بز در لرستان و خوزستان ایران و گاو در ترکیه و یونان. حال باید پرسید «واره» که شرط لازم پیدایش آن پرورش چنین دامهایی بوده است، از کی در کانون دامپروری جهان، یعنی ایران و کشورهای پیرامون آن پدیدار شده است؟

هفتاد سال، هفتصد سال و یاهفت هزار سال پیش از این؟

اثبات دیرینگی برای چیزی که هیچ‌گونه سند و مدرک متعارفی درباره آن وجود ندارد با این که بسیار دشوار است، اما به هر حال غیر ممکن نیست. اگر چه ما راه همواری برای رسیدن به هدف و اثبات قدمت «واره» در پیش رونداریم، اما کوره راههایی است که شاید بتواند ما را به مقصود برساند.

دلایل ما برای قدمت «واره» بر فرضیات و شواهد زیر استوار شده است:

- الف: گسترش جغرافیائی «واده»
- ب: پرگونگی و پرتیف بودن نامهای «واده»
- ج: نامشخص بودن معنای لغوی برخی از نامهای «واده»
- د: نامهای ترکی وادمنی «واده»
- ه: وجود مجموعه‌های فرهنگی در پیرامون «واده»
- و: وجود بقایا در آئین‌ها و باورهای «واده»

الف) - گسترش جغرافیائی «واره»

اسروزه ممکن است یک پدیده اجتماعی به خاطر وجود اسکانات و ارتباطات به سرعت در جهان گسترش یابد، ولی این گسترش در جوامع سنتی بهر حال دلیل بر قدمت آن می‌تواند باشد. فرض اول ما این است که هرچه یک رسم و یا سازمان اجتماعی کهنتر باشد گسترش بیشتری دارد، چرا که در اثر اشاعه، این رسم و یا سازمان مورد پذیرش و عمل اقوام بیشتری قرار می‌گیرد. گرچه عکس این قضیه صادق نیست و اگر رسمی تنها در یک نقطه جهان وجود داشته باشد، نمی‌توان به اتکاء همین مسئله و در نگاه نخست دانست که آیا این رسم و یا سازمان اولین نمونه پدید آمده و یا آخرین نمونه بازمانده بسیار کهن می‌باشد.^{۱۱}

«واره» رسمی محلی و مربوط به یک منطقه از ایران نیست، بلکه در اغلب شهرها و روستاها و ایلات ایران در گذشته وجود داشته و هم‌اکنون نیز در بسیاری از روستاها و ایلات ایران کماکان رایج است. افزون بر این - تا آنجا که توانسته‌ایم کسب اطلاع کنیم - «واره» قبلا

در آذربایجان شوروی وجود داشته^{۱۲} و هم اکنون حداقل در شمال و شرق افغانستان وجود دارد^{۱۳-۱۴}.

(ب) - پرگونیگی و پرطیف بودن نامهای «واره»

اما فرض دوم که برشواهد بیشتری استوار است، هرچند که باگسترش جغرافیائی نیز نسبت مستقیم دارد، وجود نامهای بسیار برای عملی واحد است. منظور از «طیف نامها» گروه و طبقاتی از نامهاست که از تغییرات جزئی و کلی نام واحدی به وجود آمده‌اند. مانند نامهای «واره» و «مائین»، «هندو» و غیره که در آینده به آنها خواهیم پرداخت.

متفاوت بودن نام «واره» در بین اقوام ایرانی و فارس زبان. اعم از اینکه این تنوع در نامهای هم‌ریشه (طیف‌ها) و چه در نامهایی که از ریشه باهم متفاوت هستند. نشان دهنده این واقعیت است که گذشت زمان بسیاری لازم بوده تا یک سازمان واحد در میان قومی واحد، نامهایی این چنین متفاوت پیدا کند. این مسئله برای نامهای ترکی «واره» نیز صادق است.

این نامها به ترتیب حروف الفبائی عبارتند از:

- ۱- «آلاپستا» Alâpastâ . در برخی روستاهای قم مانند «وشنوه»^{۱۵}.
- ۲- «آلچغ» Âlcoq . در برخی روستاهای بین قوچان و مشهد ، مانند «حاجی آباد» ، «حکیم آباد» و «رادکان» و روستاهای «نوال باچیان»^{۱۶}.
- ۳- «الیش» Alis . در روستاهای تربت جام. مانند: «جنگاه» ، «رحیم آباد» «یاقوتی» و «ابدال آباد» و «قلعه شیر»^{۱۷}.
- ۴- «آلشغ» Âloşoq . در اطراف «سراوه تپه» گنبد^{۱۸} و روستاهای ترک نشین سبزوار^{۱۹}.
- ۵- «آلشغ» Alseq . در «بدران لو» بجنورد.^{۲۰}
- ۶- «آله شق» Âleşcq . در «قلاچغ» گمش تپه ترکمن صحرا.^{۲۱}
- ۷- «ال بهال» Al be al . در برخی روستاهای محلات مانند «بزیجان»^{۲۲}
- ۸- «اندم» Andom . در روستای «طارم» حاجی آباد بندرعباس.^{۲۳}
- ۹- «انو» Annu . در برخی روستاهای لاریجان آمل، مانند روستای «نوا»^{۲۴}
- ۱۰- «بده بستون» Bedebestun . در برخی مناطق شهر بابک ، مانند «گزکستان»

سیمند.^{۲۵}

- ۱۱- «بده بسون» Bedebssun . در برخی روستاهای لواسان کوچک، مانند «ناصر-آباد»^{۲۶} و برخی روستاهای زرنده کرمان، مانند «آسفیج».^{۲۷}
- ۱۲- «پرواپیم» Por vâ peym . در «اسفندقه» جیرفت.^{۲۸}
- ۱۳- «پنجه» Panje . در برخی عشایر پیرامون سنگسر.^{۲۹}

- ۱۴- «پنجی» Panji. در مناطق بیلاقی سوادکوه. ۳۰ و برخی روستاهای لاریجان آمل مانند «نیالک».^{۳۱}
- ۱۵- «تراز» در برخی روستاهای طالقان، مانند «اورازان».^{۳۲}
- ۱۶- «جوواره» Jovâre. در برخی ایلات ماکو.^{۳۳}
- ۱۷- «جیران» Jirân. در برخی روستاهای گرگان مانند «سرخان کلانته».^{۳۴}
- ۱۸- «خواب‌آئل» درگوشی ارامنه «داران» فریدن مانند روستای «نماگل».^{۳۵}
- ۱۹- «ختمنی» Xatemani. در «رود سراب» طبس.^{۳۶}
- ۲۰- «دادو بستون» Dâd-o Bestun. در برخی روستاهای «ماهان» کرمان، مانند روستای «ارب‌آباد» (عرب‌آباد).^{۳۷}
- ۲۱- «دس‌گردون» Dasgardun. در برخی روستاهای تفت یزد.^{۳۸}
- ۲۲- «دگه‌شیک» Dagašik. در برخی روستاهای پیرامون سد شاه عباس اصفهان، مانند «دیرکان» و «آباجی».^{۳۹}
- ۲۳- «دن‌شیک» Danšig. در برخی روستاهای نیشابور، مانند «خایسک».^{۴۰}
- ۲۴- «دوره» در روستای «بقم» اردستان.^{۴۱}
- ۲۵- «دوم» Dum. در اغلب روستاها و عشایر سیرجان^{۴۲} و در برخی روستاهای نیریز مانند «ده فاضل».^{۴۳}
- ۲۶- «دون» Dun. در روستاها و عشایر بافت^{۴۴} و شیراز^{۴۵} و آباد^{۴۶} و اصطهبانات^{۴۷} و برخی روستاهای یزد^{۴۸} و دایجان^{۴۹} و محلات^{۵۰} و داراب^{۵۱}.
- ۲۷- «دون‌بهره» در کوهمره جروق کازرون.^{۵۲}
- ۲۸- «دون و دوش» Dun-o duš. در برخی روستاهای محلات، مانند «لریجان»^{۵۳}
- ۲۹- «دیشتیک» Dayeštik. در قروه همدان.^{۵۴}
- ۳۰- «دیشدیم» Dayesdim. در روستای بزرگ «سهربان» سراب اردبیل.^{۵۵}
- ۳۱- «دیشماخ» Dayešdim. در برخی روستاهای مرنده، مانند «دیزج».^{۵۶}
- ۳۲- «دیه‌شیک» Dayešmâx. در روستاهای پیرامون مشکین‌شهر^{۵۷} و «رودهن» تهران.^{۵۸}
- ۳۳- «دیه‌شیک» Deyešig. در برخی روستاهای زنجان، مانند «خانی‌جین».^{۵۹} و ترک زبانان روستاهای اسفراین، مانند «حکم‌آباد» و «خرم‌آباد».^{۶۰}
- ۳۴- «سره‌کشی» Serekeši. در برخی روستاهای بابلسر، مانند «بهنمیر» و «تازه‌آباد» و «باقرتنگه».^{۶۱}
- ۳۵- «سرینه» Sarinc. در روستای «آونج» اردستان.^{۶۲}

- ۳۶- «سوت دیشاخ» Sut-dayešâx . در روستای «اسن» تبریز.^{۶۳}
- ۳۷- «سوت دیشمه» Sutdayšma . در برخی روستاهای ارومیه^{۶۴} و مشکین شهر^{۶۵} و «کالجان» اهر^{۶۶} و «پردسته» میانه.^{۶۷}
- ۳۸- «سوت عوض ایلماخ» . در صوفیان تبریز.^{۶۸ ۶۹}
- ۳۹- «سیدل جوك» Sidelcevek . در میان برخی عشایر سیرجان و بافت ، از آن جمله در «ایشوم» (سال، خیل) جمعه از ایل افشار، در کوهستان «چازار» بین سیرجان و «خبر» بافت.^{۷۰}
- ۴۰- «شان»، «شون» در روستای «هزارجان» جاسب دلیجان.^{۷۱}
- ۴۱- «شیران» Širân در برخی روستاهای شاهرود.^{۷۲}
- ۴۲- «شیربدل» Širbadal . در «گهره» بندرعباس.^{۷۳}
- ۴۳- «شیربهره» Šir bahra . در روستای «رودپن» خبر بافت^{۷۴} و طوایف «رزك» و «سهلك» و «چاه گونی» داراب.^{۷۵}
- ۴۴- «شیربه شیر» . در «ورنگ رود» کرج^{۷۶} و برخی روستاهای بخش کجور.^{۷۷} و «ده کهنه» لار.^{۷۸}
- ۴۵- «شیر به شیری» . در «آسرا» کرج^{۷۹} و فیروزآباد «کجور».^{۸۰}
- ۴۶- «شیرپیمائی» در «هرا برجان» بوانات آباده.^{۸۱}
- ۴۷- «شیرپیمان» . در برخی روستاهای بندرعباس مانند «سعادت آباد».^{۸۲}
- ۴۸- «شیر پیمانده کائی» . در برخی روستاهای حاجی آباد بندرعباس، مانند «جائین».^{۸۳}
- ۴۹- «شیرپیمون» Šir peymun . در آبگرم «گنو» بندرعباس.^{۸۴} و «هرات» یزد^{۸۵}.
- ۵۰- شیرپیمونا «Šir peymunâ» . در ایل «بارجی» «چهارگنبدان بافت».^{۸۶}
- ۵۱- «شیرپیمونه گائی» . در «خبر» بافت.^{۸۷}
- ۵۲- «شیرپیمی» Šir peymi . در بیشتر روستاها و ایلات سیرجان^{۸۸} و بردسیر^{۸۹} و شهر بابک^{۹۰}.
- ۵۳- «شیردانی» در بیضاء.^{۹۱}
- ۵۴- «شیردون» . در برخی روستاهای ابرقو، مانند «اردی» و «سهرآباد».^{۹۲}
- ۵۵- «شیردونی» Šir duni . در برخی روستاهای سبژار.^{۹۳}
- ۵۶- «شهرزندو» Šir randu . در روستای «دهق» نجف آباد اصفهان.^{۹۴}
- ۵۷- «شیر شراکت» . در برخی روستاهای بروجرد مانند «ده نصری» و «کرتوت».^{۹۵}
- ۵۸- «شیر قرضی» . در روستای «محمدیه» نائین^{۹۶} و آبیازن «نطنز».^{۹۷}
- ۵۹- «شیرشپرو» در برخی روستاهای سروستان.^{۹۸}

- ۶۰- «شیرگمار» در آبادی «چاهک» بخش هرات یزد. ۹۹
- ۶۱- «شیرگیری» Šir giri . در برخی روستاهای چالوس و کلاردشت ، مانند «ناتر» و «مکار» و «الت» ۱۰۰ و در برخی روستاهای دهستان «چلاو» و «آمل» ۱۰۱ و «بندی» بابلسر. ۱۰۲
- ۶۲- «شیرمانی» Šir mâni . در برخی روستاهای بین قوچان و مشهد. ۱۰۳
- ۶۳- «شیرمنی» Šir mani . در برخی روستاهای بین قوچان و مشهد ۱۰۴ و شیروان. ۱۰۵
- ۶۴- «شیرمینی» Šir meyni . در برخی روستاهای دماوند ، مانند «گیلان» و «سروندان». ۱۰۶
- ۶۵- «شیرمیونی» Šir miyuni . در برخی روستاهای بیرجند ، مانند «گازار» و «مهموئی». ۱۰۷
- ۶۶- «شیرنوبت». در برخی روستاهای «زرند» کرمان. ۱۰۸
- ۶۷- «شیرواره». با کمی تفاوت در تلفظ در مناطق گسترده‌ای از ایران، همچون اغلب روستاهای ملایر و نهاوند و بروجرد و خرم‌آباد و همدان و «دره شهر» ایلام و بوکان و کلیائی و رودبارگیلان و تاکستان و الموت قزوین و ساوه و قم و ورامین و برخی روستاهای اطراف تهران و دیلمان و سیاهکل و اشکور و روستاهای کردنشین چالوس و... ۶۸- «شیر و شیرواره»، در برخی مناطق یاد شده در شماره ماقبل.
- ۶۹- «شیروره» Šir vara و «شیر و شیرواره». در اغلب روستاهای خمین ۱۰۹ و الیگودرز، مانند «فرزیان» و «سرزیان» ۱۱۰ و اراک، مانند «امامزاده کوزل» و «رباط اسلک» ۱۱۱ و «آتشکوه» و «نیمه‌ور» محلات ۱۱۲ و «یاسوج» که کیلویی ۱۱۳ و «سی سخت» بویر احمدی.
- ۷۰- «شیرویره». در برخی روستاهای کرمانشان. ۱۱۴
- ۷۱- «شیروهره» Šir vahra . در دهستان «خرم رود» توپسرکان ۱۱۵ و ایل بهمینی ۱۱۶
- ۷۲- «شیرهاوندی» Šir Hâvandi . در برخی روستاهای شهرستان نور، مانند «بردین». ۱۱۷
- ۷۳- «شیرهمدانی» در «سهکوبه» فیروزآباد. ۱۱۸
- ۷۴- «شیرهندو» Šir hendu در گلپایگان ۱۱۹ و خوانسار ۱۲۰ و اغلب روستاهای آنها، به شماره ، «هندو».
- ۷۵- «شیرهمدوه» Šir hamdu . در اطراف سد شاه عباس اصفهان ، مانند «دیرکان» ۱۲۱.

- ۷۶- «علی شوق - الی شوغ - Ali Šôq» در برخی روستاهای اطراف مشهد ، مانند «پاز» و «گلستان». ۱۲۳
- ۷۷- «عوض بدل». در روستای «گنجین» ارومیه. ۱۲۴ و «سردهک» جیرفت. ۱۲۵
- ۷۸- «عوضی». در برخی روستاهای اردبیل، مانند «کل خوران». ۱۲۶
- ۷۹- «قرده و ره Qarde vare». در روستای «بدیلیون» دزفول. ۱۲۷
- ۸۰- «قرض و بون» در مزرعه نو عقدا ی یزد. ۱۲۸
- ۸۱- «قرض قرض گیرون»، در برخی عشایر اطراف سنگسر. ۱۲۹
- ۸۲- «قرض و فرض». در برخی روستاهای لاریجان آمل، مانند «گرنا» ۱۳۰ و برخی روستاهای تهران، مانند «کندعلیا» شمیران. ۱۳۱
- ۸۳- «قرض و وام». در برخی روستاهای سواد کوه قائم شهر (شاهرود)، مانند «ارفه ده» ۱۳۲ و «ورسک»... ۱۳۳
- ۸۴- «قات پق» Qât poq. در گویش اراسنه کمره ۱۳۴ (شهرستان خمین)، مانند «لیلان» ۱۳۵ و «قورچی باشی» ۱۳۶ و «کنه لر» (کندا). ۱۳۷
- ۸۵- «کاسه همسایگی». در روستای «در در» Derdor رفسنجان. ۱۳۸
- ۸۶- «کله» Kale. در برخی آبادیهای سمنان، مانند «موسن آباد» ۱۳۹ و در برخی روستاهای فیروز کوه دساوند، مانند «ماها». ۱۴۰
- ۸۷- «کناری» در برخی مناطق ایل نشینی و روستاهای کازرون. ۱۴۱
- ۸۸- «کیله». در روستای «سورک» بیرجند. ۱۴۲
- ۸۹- «گات پخ» Gât pox. در گویش اراسنه فریدن، مانند «میله گرد» و «آخوره بالا» و «آخوره پائین» ۱۴۳ و «سنگ اسپید» الیگودرز ۱۴۴ ۱۴۵.
- ۹۰- «گاو واره». در برخی از روستاهای گیلان غرب. ۱۴۶
- ۹۱- «گزن» Gazan. در برخی از روستاهای اهر، مانند «سرادلو». ۱۴۷
- ۹۲- «گزکی». در گویش برخی عشایر جنوبی البرز. ۱۴۸
- ۹۳- «گرینه» Garina. در برخی از روستاهای پیرامون تبریز، مانند «شیخ ولی». ۱۴۹
- ۹۴- «گمانه». در برخی روستاهای نیشابور. ۱۵۰
- ۹۵- «گمارشیر» Gomâr Šir. در «کوه بنان» کرمان. ۱۵۱
- ۹۶- «سائین» Mâcyn. در برخی روستاهای لاریجان آمل، همچون «پلور» و «آب اسک» ۱۵۲ و شهر دساوند و برخی روستاهای آن. ۱۵۳
- ۹۷- «ساین» Mâyen. در برخی از آبادیهای دساوند، مانند «سیدآباد» ۱۵۴

- ۹۸- «سنی» Mani . در برخی از روستاهای نیشابور، مانند حسین آباد کمال. ۱۰۰ و «روح آباد». ۱۰۶
- ۹۹- «سنی» Meni . در برخی روستاهای سبزوار، ۱۰۷ و برخی آبادیهای بین قوچان و مشهد. ۱۰۸
- ۱۰۰- «سنو» Manno . در «حکم آباد» و «خرم آباد» اسفراین. ۱۰۹
- ۱۰۱- «سهیو» Mehru . در روستای «گاچ» کوه میش سبزوار. ۱۶۰
- ۱۰۲- «سیانی». در برخی روستاهای تربت جام. ۱۶۱
- ۱۰۳- «سونی» Muni . در روستای «کرف» (سبزه ده) بجنورد. ۱۶۲
- ۱۰۴- «سیون» Meyyun . در میان برخی عشایر اطراف سبزوار و کلاته میرعلی. ۱۶۳
- ۱۰۵- «نوبت». در برخی روستاهای اردستان. ۱۶۴
- ۱۰۶- «نوبتی». در ده «کل خوران» اردبیل. ۱۶۰
- ۱۰۷- «واراداش» Vârâdâš . در برخی روستاهای زنجان، مانند «بوئین» ، «کاباد» و «دوسنگان». ۱۶۶
- ۱۰۸- «واره داش». در برخی روستاهای همدان، مانند «دره گزین» و «نظام آباد» ۱۶۷ و «ساگران سفلی» خرقان قزوین. ۱۶۸
- ۱۰۹- «واره دوش». در برخی روستاهای همدان. ۱۶۹
- ۱۱۰- «واره» Vare و «واره» Vârra . در بسیاری از مناطق استانهای اراک و همدان و لرستان و خوزستان و ایلام... نک به شیرواره.
- ۱۱۱- «وره» Vâre و «وره» Vara . در اغلب روستاهای خمین ۱۷۰ و در برخی از روستاهای محلات ۱۷۱ و قم ۱۷۲ و ساوه ۱۷۳ و اراک ۱۷۴ و شازند اراک ۱۷۵ و خرمشهر ۱۷۶ و بهبهان ۱۷۷.
- ۱۱۲- «وهره». در «چرام» ۱۷۸ و «سی سخت» بویراحمدی ۱۷۹ و ایل بهمئی ۱۸۰ و برخی روستاها و ایلات بافت و سمسنی. ۱۸۱
- ۱۱۳- «هادناگیر» Hâdnâgir «در روستای «صالح آباد» قهاب دامغان. ۱۸۲
- ۱۱۴- «هاگردان» Hâgardân . در برخی روستاهای دامغان، مانند «بخش آباد» و «امیرآباد» و «شیراشان». ۱۸۳
- ۱۱۵- «هاواش» در روستای «بیرق» تبریز. ۱۸۴
- ۱۱۶- «هدهیر» Hadheyr «در منطقه «سه هزار» تنکابن. ۱۸۵
- ۱۱۷- «هم پیمی» Hampeymi . در برخی روستاها و عشایر سیرجان. ۱۸۶

- ۱۱۸- هم پیمونی». در برخی روستاهای کرمان، مانند «حسین آباد» ماهان. ۱۸۷
- ۱۱۹- «همدان» Hamdân. در طایفه سعدی از ایل خمسه فسا. ۱۸۸ و برخی روستا- های شهرضا. ۱۸۹
- ۱۲۰- «همدو» Hamdu. در روستای «کندعلیا» ی شمیران. ۱۹۰ و «جرم افشار» قمیشلو شهرضا. ۱۹۱
- ۱۲۱- «هم دون» Hamdun. در برخی روستاهای فسا. ۱۹۲ و «زرقون» شیراز. ۱۹۳ و «قاضی آباد» بوانات آباده. ۱۹۴
- ۱۲۲- «هم دوم» Hamdun. در ماهونک کرمان. ۱۹۰
- ۱۲۳- «همشیر». در «ابراهیم آباد» کاخ گناباد. ۱۹۶
- ۱۲۴- «همشیری». در «سرهنگ رخ» تربت حیدریه. ۱۹۷ و «همشیری» در سیمه اصفهان. ۱۹۸
- ۱۲۵- «همشیرو». در «بیلوند» گناباد. ۱۹۹
- ۱۲۶- «همکاری». در برخی روستاهای نور. ۲۰۰
- ۱۲۷- «هندو» Handu. در برخی روستاهای نطنز، مانند «چیمن» و «یارند» و «بیدهند» ۲۰۱، ۲۰۰ و روستای «شاسیدعلی اکبر» شهرضا. ۲۰۱
- ۱۲۸- «هندو» Hendu. در اغلب روستاهای گلپایگان ۲۰۳ و خوانسار. ۲۰۴ و «نیرون» کروند نجف آباد. ۲۰۴
- ۱۲۹- «هندون». در قمشه اصفهان. ۲۰۵

ج- نامشخص بودن معنای لغوی برخی از نامهای «واره»

دلیل سوم ما برای دیرینگی «واره» در فرهنگ و اقتصاد دامداری ایران این است، که هرچه ناسها کهن تر باشند، معنای لغوی- نه اصطلاحی- آنها برای صاحبان زبان کمتر دانسته است که از این قبیل است نام بسیاری از جایها همچون کوهها، روستاها و شهرهای ایران. باگذشت زمان و با تکرار زیاد نامها، این واژگان کوتاه، آسان بیان و در نتیجه دگرگون می شوند. و اجزای نامهای مرکب چنان به یکدیگر جوش می خورند که دیگر چند پارگی آنها قابل درک نمی باشد. ۲۰۶

کافی است نامهای روستاها و شهرهایی که در صفحات پیش، نامشان به مناسبت یاد شده، بازگردیم. معنی روستاهائی مانند «نیرون»، «کروند»، «چیمن»، «گاچ»، «سها» و «کران» «خایسک» و «گهره» و «جائین» و «واردی» و «بدیلیون» و «گنجین» و «دردر»... و شهرهایی همچون. ملایر، خمین، قم، قمشه، بجنورد، نطنز، یزد، رشت و تهران و... چیست؟ ۲۰۷

این نامها به احتمال زیاد روزگاری معانی روشن و یا نسبتاً روشنی داشته‌اند. همانطور که نامهای مانند قوطی چشمه^{۲۰۸}، چهارچشمه^{۲۰۹}، اسخر میان صحرا^{۲۱۰} و «قله بی غم^{۲۱۱}» و «گردنه نعل اشکن»^{۲۱۲}، و یا دره گز و خرمشهر و... این چنین هستند.

معانی این یکصد و خرده‌ای نامهای «واره» نیز، همچون معانی جایها در ایران تاریک و روشن‌اند. نامهای تاریک که جز باروشهای خاص و جزبه کمک زبانهای کهنتر، معنا نمی‌شوند نشانه چند هزار سالگی آنها است. برخی از این نامها چنان کهنسال هستند، که معنی آنها برای کسانی که این اصطلاحات را در زبانشان به کار می‌برند، دانسته نیست. و تنها در متون قدیمی و فرهنگ‌ها می‌توان معانی آنها را جستجو کرد. و برخی دیگر اصولاً از دایره فرهنگهای فارسی خارج بوده، برای معناشناسی آنها باید به زبانهای کهنتر همچون پهلوی و اوستائی و سانسکریت مراجعه کرد. و از داده‌ها و روشهای زبانشناسی، و اطلاعات تاریخی، مردم شناسی و باستان‌شناسی سود جست. نامهای همچون «انو»، «اندم»، «مائین»، «سهیو»، «هندو»، «شیرزندو»، «گرینه»، «ختمنی» و «پنجی» و... .

(د) - نامهای ترکی و ارمنی «واره»

دلیل دیگر ما بر دیرینگی «واره» وجود نامهایی به ترکی و ارمنی است که همگی دارای معنایی روشن و یکسان می‌باشند. و این نشان می‌دهد که تعاونی «واره» پیش از آمدن اقوام ترک زبان به ویژه از زمان «قراخانیان» و «سلجوقیان»^{۲۱۳} و پیش از کوچ ارمنه به ایران در زمان شاه عباس صفوی^{۲۱۴}، در ایران رواج داشته و اینان پس از استقرار در مناطق مختلف ایران و اخذ «واره»، یا به ترجمه نامهای فارسی این آئین پرداخته، و یا به احتمال قوی براساس معنایی که در آن زمان برای این کار قائل بوده‌اند، آنرا به زبان خود از نو نامگذاری کرده‌اند.

که از این قبیل‌اند نامهای همچون «دیه شینگ»، «دکه شینگ»، «سوت عوض ایلماخ» «سوت دیشمه»، «سوت دیشاخ» و... غیره به گویشهای ترکی و نامهای «قات پق» و «گات پخ» و... درگوش ارمنه مناطق مرکزی ایران، که همگی معنای روشنی داشته و «معاوضه» و «معاوضه شیر» معنی می‌دهند.

(ه) - وجود مجموعه‌های فرهنگی در پیرامون واره

یکی دیگر از دلایل ما برای دیرینگی «واره»، وجود مجموعه‌های فرهنگی فراوان در پیرامون آن می‌باشد، این مجموعه‌ها شامل صدها اصطلاح فنی، ارزشها و باورها، قواعد و روشهای گوناگون عملی، از آنجمله روشهای اندازه‌گیری شیر و نگهداری حساب آنها، تشریفات و جشنهای شروع «واره»، گردش شیر و گردش «مایه ماست» در واره، ضرب‌المثل‌ها و داستانهای «واره» است

که در واقع قوانین غیر مکتوب (سرامناسه و اساسناسه) واره بشمار می آیند. و در کل ارزشها و دنجارهای «واره» را مشخص می سازند.

به این مجموعه، ظروف و چوب خطهای ویژه «واره» را که برخی از آنها مدرج نیز هستند و نامهای این درجات و شیوه های نشانه گذاری برای ظروف غیر مدرج و غیره را نیز باید افزود. ۲۱۵

(و) - وجود «بقایا»^{۲۱۶} در آئینها و باورهای «واره»

دلیل دیگر بر قدمت «واره» وجود بقایای رفتار و گفتار جادویی سری و تقلیدی^{۲۱۷} اعم از گفتاری و رفتاری، برای برکت بخشی و تداوم کار «واره» و فراهم سازی سال پر آب و علف، در آئینها و باورهای «واره» است. جادوی کرداری و گفتاری در سرفصل واره و در شروع هر گردش آن فراوان تر است، همچون پاشیدن آب بر چهره و یا بر روی پا و یا جلوی پای هموارگان در اغلب واره های ایران، چرب کردن پاشنه پای «صاحب واره» در برخی روستاهای کمره و چرب کردن پاشنه پای آورنده بساط مایه ماست در روستاهای سامن ملایر، بردن «چین چراغ» (سرچین) در روستاهای بروجرد و خرم آباد و گذاشتن «شیر طبق» (سرچق) در ایلات و عشایر سیرجان و بردسیر. و مراسم مربوط به «گل شیر» و «ته شیر» در اغلب روستاها و ایلات ایران، افکندن نور در آینه بر روی ظرف شیر در روستاهای ملایر، از راست چرخاندن نوبت واره روستاهای خمین و اراک و الیگودرز، پالودن شیر از الک در روستای فرنق خمین، مبادله جملات خاص در شب اول واره و در هر گردش شیر (واره) از خانه ای به خانه دیگر و غیره^{۲۱۸} *

یادداشتها

- ۱- نک به تعریف نگارنده از «تعاونی سنتی» و اصطلاح «همیاری» در: «گونه‌شناسی یاوریه‌ها و یاریگریهای سنتی در ایران». نامه علوم اجتماعی. دوره جدید، شماره اول: جلد اول (پائیز ۱۳۶۷). ص ۱۶۴ و ۱۶۷.
 - ۲- ماهیت شیمیائی شیر حکم می‌کند که یا به سرعت مصرف شده و یا به فرآورده‌های دیگر دیرمان‌تری مانند کشک و پنیر و روغن و غیره تبدیل شود.
 - ۳- درباره «واره» مطالب اندکی چاپ شده است. برای آشنایی بیشتر نک به همین قلم: نامه کمره. جلد دوم. تهران، ۱۳۵۹. اسیر کبیر. فصل سوم (ص ۸۴-۱۰۴).
 - «واره نوعی تعاونی سنتی و زنانه». فصلنامه دشد علوم اجتماعی. ش ۸ و ۹ (زمستان ۱۳۶۹ و بهار ۱۳۷۰).
 - ۴- لغت نامه دهخدا. حرف «واره». ص ۶۶.
 - ۵- محمد بن هندوشاه نخجوانی. صحاح الفرس. به کوشش عبدالعلی طاعتی. تهران، ۱۳۵۵. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ص ۱۱۸ و ۱۱۹.
 - ۶- محمد تاسم بن حاجی محمد کاشانی. مجمع الفرس. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران، ۱۳۴۱. کتابفروشی علی اکبر علمی. ص ۱۴۸۲-۱۴۸۳ و ۱۵۰۴-۱۵۰۵.
 - ۷- محمد حسین خلف تبریزی. پرهان قاطع. به کوشش م. سعیدی پور. تهران، (?). انتشارات خرد، نیما. ص ۶۲۷.
 - ۸- فرهنگ شیدی. به کوشش محمد عباسی. تهران، (?). انتشارات بارانی. ص ۱۴۴۸.
 - ۹- لغت نامه دهخدا. حرف «و». ص ۶۶.
 - 10- Hunter, D. and Whitten, (1976), **Encyclopedia of Anthropology**, New York: Harper & Row. P. 131.
- به نقل از: سکندر امان‌اللهی بهاروند. کوچ‌نشینی در ایران. تهران، ۱۳۶۰. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ص ۳۲.
- ۱۱- مانند ورزش پهلوانی «بیل‌گردانی» در جشن پایان لایروبی در «نیمور» محلات. در این باره نک به:

- سرتضی فرهادی. «جوی روبی و بیل‌گردانی در نیمور محلات». نامه فرهنگ ایران. دفتر یکم (۱۳۶۵). بنیاد نیشابور. ص
- ۱۲- مصاحبه نویسنده با مهاجرین و مسافرین (منبوم). برگه ۴۴۶.
- ۱۳- مصاحبه نویسنده با مهاجرین و مسافرین (منبوم). برگه ۵۶۸ و ۵۶۹.
- ۱۴- پژوهشهای بیشتر، گسترش واره را در مناطق بیشتری از کشورهای آسیائی و اروپائی در گذشته و یا حال روشن خواهد کرد. کشورهای همچون. جمهوریهای جنوبی شوروی، عراق و ترکیه و حداقل بخشهایی از هندو پاکستان و چین و کشورهای جنوبی اروپا.
- ۱۵- منبوم برگه ۴۴۷.
- ۱۶- مصاحبه نویسنده در محل (مذم). برگه ۵۴۱.
- ۱۷- محمد تقی آستانه پرست. گزارشی کوتاه از «الیش» در روستاهای تربت جام. ص ۱. دستنوشته.
- ۱۸- منبوم. برگه ۴۷۱.
- ۱۹- منبوم. برگه
- ۲۰- مذم. برگه ۷۱.
- ۲۱- مذم. برگه ۴۸۲.
- ۲۲- منبوم. برگه ۵۲۶.
- ۲۳- مذم. برگه ۸۳.
- ۲۴- مذم. برگه ۴.
- ۲۵- مذم. برگه ۴۱۲.
- ۲۶- منبوم. برگه ۵۱۲.
- ۲۷- حسن صالحی. یاریگریهای سنتی در روستای «آسفیج» زرنند کرمان کار دانشجویی با نظارت نگارنده کدبنن.
- ۲۸- منبوم. برگه ۲۴۲.
- ۲۹- منبوم. برگه ۲۹۲.
- ۳۰- مذم. برگه ۴۲۹.
- ۳۱- منبوم. برگه ۳.
- ۳۲- جلال آل احمد. اودازان. تهران، ۱۳۵۶. انتشارات مازیار. رواق. ص ۵۹ و ۶۰.
- ۳۳- منبوم. برگه ۵۱۲.
- ۳۴- منبوم. برگه ۴۳۹.
- ۳۵- منبوم. برگه ۴۲۶.

- ۳۶- منبوم. برگه ۲۷۳.
- ۳۷- مندم. برگه ۴۵۹.
- ۳۸- منبوم. برگه ۹۷.
- ۳۹- سهندس وحید ابراهیمی. گزارشی دقیق از «دگه شیک» در روستاهای پیرامون سد شاه عباس. ص ۱. (دستنوشته).
- ۴۰- منبوم. برگه ۵۷۹.
- ۴۱- منبوم. برگه ۳۰.
- ۴۲- مندم. برگه ۳۰۸ و بسیاری برگه‌های دیگر.
- ۴۳- منبوم. برگه ۴۱۴.
- ۴۴- مندم. برگه ۴۶ و بسیاری برگه‌های دیگر.
- ۴۵- منبوم. برگه ۴۰۹.
- ۴۶- منبوم. برگه ۱.
- ۴۷- مندم. برگه ۴۱۶.
- ۴۸- داود رهبر و جمعه بارنده. یادداشت.
- ۴۹- مهدی طاهری. چند یادداشت از دامداری سنتی در مناطق یزد و کرمان. ص ۲. (دستنوشته).
- ۵۰- منبوم، برگه ۲۵۶.
- ۵۱- منبوم. برگه.
- ۵۲- پنج علی نوروری. یادداشت.
- ۵۳- منبوم. برگه ۵۱۳.
- ۵۴- منبوم. برگه ۵۸۲.
- ۵۵- منبوم. برگه.
- ۵۶- منبوم. برگه.
- ۵۷- منبوم. برگه ۱۵۹.
- ۵۸- مندم. برگه ۱۰۵.
- ۵۹- منبوم. برگه ۲۶۰.
- ۶۰- منبوم. برگه ۲۷۶.
- ۶۱- منبوم. برگه ۴۳.
- ۶۲- منبوم. برگه ۳۰.
- ۶۳- منبوم. برگه ۹۳.

- ۶۴- منبوم. برگه ۴ مکر.
- ۶۵- منبوم. برگه ۵۲۱.
- ۶۶- منبوم. برگه ۴۱.
- ۶۷- منبوم. برگه ۵۴.
- ۶۸- منبوم. برگه ۹۴.
- ۶۹- به روایت آقای علی علیزاده از اهالی قفقاز و مهاجر به ایران، در باکو و اطراف آن در گذشته «شیرواره» با نامهای «سوت دیشمک» و «سوت آماخ و رساخ» و «واره» وجود داشته است. منبوم. برگه ۴۴۶.
- ۷۰- «سندم» برگه ۳۰۱.
- ۷۱- سید علی میرهادی. کدبن. ص ۳.
- ۷۲- مصطفی قسیمی. گزارشی کوتاه از «شیران» در «ده خیر» و «کلاته خبیج» شاهرود. ص ۱. (دستنوشته).
- ۷۳- سندم. برگه ۷۹.
- ۷۴- سندم. برگه ۱۷۴.
- ۷۵- منبوم. برگه ۲۴۳.
- ۷۶- سندم. برگه ۴۵۴.
- ۷۷- اسماعیل رضائی. گزارشی کوتاه از «شیر به شیر» در روستاهای کجور نوشهر. ص ۱. دستنوشته.
- ۷۸- عبدالخلیل هوشمند. یادداشت.
- ۷۹- منبوم. برگه ۴۵۴.
- ۸۰- منبوم. برگه ۵۶۶.
- ۸۱- عباس دهقانی. یادداشت. ۱۳۵۱.
- ۸۲- منبوم. برگه ۸۰.
- ۸۳- سندم. برگه ۸۷.
- ۸۴- سندم. برگه ۷۹.
- ۸۵- محمدرضا زارع چاهوکی. یادداشت.
- ۸۶- منبوم. برگه ۸۰.
- ۸۷- سندم. برگه ۵۳.
- ۸۸- سندم. برگه ۴. ۳ و برگه های دیگر.
- ۸۹- سندم. برگه ۷۸ و برگه های دیگر.

- ۹۰- منبوم. برگه ۴۱۰.
- ۹۱- محمد خاکپور. یادداشت.
- ۹۲- منبوم. برگه ۸.
- ۹۳- منبوم. برگه ۲۷۱ و ۲۷۹.
- ۹۴- منبوم. برگه ۵۴۴.
- ۹۵- سهندس نبی اصغری. گزارشی کوتاه و نوار از «واره» (شیرشراکت) و شبکه زنی در چند روستای بروجرد ص ۹. دستنوشته.
- ۹۶- منبوم. برگه.
- ۹۷- منبوم. برگه.
- ۹۸- گودرز سلطانی. یادداشت.
- ۹۹- منبوم. برگه ۵۸۹.
- ۱۰۰- مندم. برگه ۱۰۷ و برگه های دیگر
- ۱۰۱- منبوم. برگه ۴۵ و ۲.
- ۱۰۲- منبوم. برگه ۴۵.
- ۱۰۳- مندم. برگه ۵۴۱.
- ۱۰۴- مندم. برگه ۵۴۱.
- ۱۰۵- منبوم. برگه ۵۷۳.
- ۱۰۶- منبوم. برگه ۲۴۹ و ۲۵۳.
- ۱۰۷- منبوم. برگه ۸۸.
- ۱۰۸- مهدی طاهری. چند یادداشت از دامداری سنتی در مناطق یزد و کرمان.
- ۱۰۹- مندم. برگه ۱۹۶ و بسیاری برگه های دیگر.
- ۱۱۰- مندم. برگه ۳۴.
- ۱۱۱- مندم. برگه ۱۲ و ۱۸.
- ۱۱۲- مندم. برگه ۵۱۴.
- ۱۱۳- مندم. برگه ۵۸۳.
- ۱۱۴- منبوم. برگه ۴۶۲.
- ۱۱۵- مصطفی رحمتی. گزارشی کوتاه از «شیره» در «دهسوری» تویسرکان. ص ۱. دستنوشته.
- ۱۱۶- نادر افشار نادری. منوگرافی ایل بهمئی. تهران، ۱۳۴۷. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی. ص ۹۷. پلی کپی.

- ۱۱۷- منبوموم. برگه .
- ۱۱۸- امان الله شهبواری. یادداشت.
- ۱۱۹- مندم. برگه ۴۸۴ و ۵۰۰.
- ۱۲۰- مندم. برگه ۲۴۱.
- ۱۲۱- مهندس وحید ابراهیمی. گزارشی دقیق از «دگه شیک» در روستاهای پیرامون سد شاه عباس. ص ۷. دستنوشته.
- ۱۲۲- هوشنگ پورکریم. «پاز، زادگاه فردوسی». هنر و مردم. ش ۸۳ (شهریور ۳۴۸) ص ۳۰.
- ۱۲۳- بهمن غلامزاده. انواع یاریگری در قریه «خادر». کدبنن. ص ۲ دستنوشته.
- ۱۲۴- حمید انصاری. امور عمومی بازرگانی. تهران، ۱۳۶۰. وزارت آموزش و پرورش ص ۴۹.
- ۱۲۵- علی نیک آئین. یادداشت.
- ۱۲۶- منبوموم. برگه ۳۰.
- ۱۲۷- منبوموم. برگه ۲۵۸.
- ۱۲۸- محمود خنچه. یادداشت.
- ۱۲۹- منبوموم. برگه ۲۹۲.
- ۱۳۰- محمد حمید یزدان پرست. گزارشی کوتاه از دامداری در «گرنا» ی لاریجان. ص ۱.
- ۱۳۱- منبوموم. برگه ۱۰۳.
- ۱۳۲- منبوموم. برگه ۴۲۸.
- ۱۳۳- مندم. برگه ۴۲۸ مکرر.
- ۱۳۴- آرامنه کمره بین سالهای ۱۹۴۶-۱۹۶۶، به ارمنستان شوروی، تهران و مراکز استانها مهاجرت کرده اند. در باره این آرامنه نک به: مرتضی فرهادی. نامه کمره - جلد اول. تهران، ۱۳۶۹. امیر کبیر. ص ۲۶۹-۲۷۱ و ۲۸۰-۲۸۱ و ۲۸۳-۲۹۰.
- ۱۳۵- منبوموم. برگه ۲۱۸.
- ۱۳۶- منبوموم. برگه ۲۰۶.
- ۱۳۷- منبوموم. برگه ۲۰۸.
- ۱۳۸- منبوموم. برگه ۲۵۹.
- ۱۳۹- منبوموم. برگه ۲۹۱.
- ۱۴۰- صادق کیا. «سها». هنر و مردم. ش ۴۶ و ۴۵ (تیر و مرداد ۱۳۴۵). ص ۱۴.

- ۱۴۱- مهدی جوشن. یادداشت.
- ۱۴۲- حمید انصاری. امور عمومی بازدگانی. تهران، ۱۳۶۰. وزارت آموزش و پرورش
ص ۹۹.
- ۱۴۳- منبوم. برگه ۴۲۷.
- ۱۴۴- منبوم. برگه ۳۳.
- ۱۴۵- وضع این آرامنه نیزمانند آرامنه کمره است.
- ۱۴۶- منبوم. برگه ۵۱.
- ۱۴۷- منبوم. برگه ۴۱.
- ۱۴۸- برنارهور کاد. «کوچ و اقتصاد شبانی در دامنه های جنوبی البرز». کتاب آگاه
(ویژه ایلات و عشایر). تهران، ۱۳۶۲. انتشارات آگاه. ص ۱۳۱.
- ۱۴۹- منبوم. برگه ۹۵.
- ۱۵۰- منبوم. برگه ۵۷۷.
- ۱۵۱- مهدی طاهری. چند یادداشت از دامداری سنتی در مناطق یزد و کرمان.
ص ۱. دستنوشته.
- ۱۵۲- مندم. برگه ۴.
- ۱۵۳- مندم. برگه ۲۴۵.
- ۱۵۴- منبوم. برگه ۲۴۷ و ۲۵۵.
- ۱۵۵- منبوم. برگه ۵۷۲.
- ۱۵۶- منبوم. برگه ۵۷۱.
- ۱۵۷- هوشنگ پورکریم. «دهکده راشین». هنر و مردم. ش ۹. (فروردین ۱۳۴۹).
ص ۶۴.
- ۱۵۸- مندم. برگه ۵۴۱.
- ۱۵۹- منبوم. برگه ۲۷۶.
- ۱۶۰- منبوم. برگه ۲۷۱ و ۲۸۰.
- ۱۶۱- محمدتقی آستانه پرست. گزارشی کوتاه از «آلیش» در تربت جام. ص ۱. -
دستنوشته.
- ۱۶۳- منبوم. برگه ۲۸۵ و ۲۷۰.
- ۱۶۲- منبوم. برگه ۶۸.
- ۱۶۴- منبوم. برگه .
- ۱۶۵- منبوم. برگه ۳۰.

- ۱۶۶- داریوش مقدم. گزارشی از «واراداش» از روستاهای زنجان. ص ۱. دستنوشته.
- ۱۶۷- منبوم. برگه ۵۷۷.
- ۱۶۸- منبوم. برگه ۴۴۵.
- ۱۶۹- منبوم. برگه ۵۷۷.
- ۱۷۰- مندم. برگه ۱۸۹ و برگه های دیگر.
- ۱۷۱- مندم. برگه ۵۱۳.
- ۱۷۲- منبوم. برگه ۴۴۹.
- ۱۷۳- مندم. برگه ۲۶۷ و ۲۶۵.
- ۱۷۴- مندم. برگه ۱۲ و برگه های دیگر.
- ۱۷۵- مندم، برگه ۱۷.
- ۱۷۶- منبوم. برگه
- ۱۷۷- لطف الله زارعی قنواتی. گزارشی کوتاه از وره در «تشان» بهبهان ص ۱. دستنوشته
- ۱۷۸- عزیز رخس خورشید. بررسی اجتماعی و اقتصادی جرایم. ۱۳۴۷. دانشکده علوم اجتماعی و تعاون ص ۷۵.
- ۱۷۹- جواد صفی نژاد. سی سخت بویر احمدی. تهران، ۱۳۴۷. دانشکده علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران. ص ۱۱۱. پلی کپی.
- ۱۸۰- نادر افشار نادری. ایل بهمئی. تهران، ۱۳۴۷. دانشکده علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران. ص ۹۷. پلی کپی.
- ۱۸۱- ابوالقاسم حیدرهائی. یادداشت.
- ۱۸۲- مندم. برگه ۴۶.
- ۱۸۳- مندم. برگه ۲۴۱۲.
- ۱۸۴- اسلام الله شعبانی نژاد. یادداشت.
- ۱۸۵- منبوم. برگه ۲۴۴.
- ۱۸۶- مندم. برگه ۳۰۸ و ۳۰۴ و برگه های دیگر.
- ۱۸۷- مندم. برگه ۴۶۱.
- ۱۸۸- منصور راعی. یادداشت.
- ۱۸۹- منبوم. برگه ۱۰۳.
- ۱۹۰- مرتضی مهاجری جرافشاری. نورعلی دریشتی، جعفرقلی احسانی، حسنعلی داقلی بیگی. یادداشت.
- ۱۹۱- مندم. برگه ۴۲۵.

- ۱۹۲- منبوم. برگه ۴۰۸.
- ۱۹۳- محمود پورمند مقدم. هنوگرافی ده «قاضی آباد» بواناب آ باده. پایان نامه لیسانس تهران، ۱۳۴۲. دانشکده ادبیات. ص ۲۷.
- ۱۹۴- حمید انصاری. امور عمومی بازدگانی. ص ۹۹.
- ۱۹۵- منبوم. برگه ۵۰۸.
- ۱۹۶- منبوم. برگه ۹۶.
- ۱۹۷- محمدرضا بیک حسن. یاد داشت.
- ۱۹۸- منبوم. برگه .
- ۱۹۹- منبوم. برگه ۵۵۹.
- ۲۰۰- منبوم، برگه ۴۵۲، ۵۵۷، ۵۴۸.
- ۲۰۱- علیرضا عباسی. یادداشت.
- ۲۰۲- مندم. برگه ۴۸۴، ۴۹۴ و ۴۹۶.
- ۲۰۳- مندم. برگه ۵۴۴.
- ۲۰۴- منبوم. برگه ۲۴۱.
- ۲۰۵- غلامرضا طاهر. «لغت نامه لهجه قمشه (شهرضا). فرهنگ ایران زمین، ج ۱۳ (۱۳۴۴). ص ۲۹۶.
- ۲۰۶- برای مثال در سیرجان و کرمان به «من». «مه Ma» و به «را». «ر» Re و به چه سی دانم. «چم» Cumm گویند، و در اغلب مناطق ایران نامهای بلند را کوتاه می کنند.
- ۲۰۷- برای راهجوئی به معنای برخی از این نامها نک به:
- «نامهای شهرها و دیههای ایران» در: کاردوندکسری. به کوشش یحیی ذکاء. تهران، ۱۳۵۶. کتابهای جیبی. ص ۲۷۰-۳۱۳.
- ۲۰۸- ۲۱۲- به ترتیب نام یک مزرعه، یک قصبه، یک مزرعه، یک قله و یک گردنه در کمره اند.
- ۲۱۳- کوچ ایلات ترك زبان به ایران به مقیاس وسیع و گسترش زبان آنان در میان ایرانیان از زمان فرمانروائی سلجوقیان (۳۱ ه.ق.) یعنی از حدود هزار سال پیش آغاز گردیده است. برای مطالعه بیشتر نک به:
- «ترکی چگونه و از کی به آذربایجان راه یافت» در کاردوندکسروی. به کوشش یحیی ذکاء تهران، ۱۳۵۶. کتابهای جیبی. ص ۳۲۶-۳۷۴. و:
- «انتشار قبایل ترکی زبان در اراضی آسیای میانه و ایران» در. ارانسکی. فقه اللغة ایرانی. ترجمه کریم کشاورز. تهران، ۱۳۵۸. انتشارات پیام. ص ۲۲۷-۲۴۴.

۲۱۴- منظور کوچاندن آرامنه ارمنستان است به جلفای اصفهان و شهرها و روستاهای مرکزی ایران، در حدود . . . ۴ سال پیش. گرنه آرامنه از اقوام ایرانی بوده و پیش از این تاریخ نیز کم و بیش در ایران حضور داشته‌اند. نک به.

اسماعیل رائین. ایرانیان ادنی. تهران، ۱۳۵۶. اسیر کبیر.
سار کیسیان، ها کوپیان ابراهامیان، یرمیان، نرسی سیان و خداوردیان. تادیک ارمنستان.
ترجمه ۱. یرمانیک. تهران، ۱۳۶۰. (مترجم).

۲۱۵- شرح هر کدام از این مجموعه‌ها خود موضوع مقاله‌ای است که متعاقباً چاپ داده خواهند شد.

۲۱۶- اگرچه جان مک‌لنن اسکاتلندی ۱۸۸۱ - ۱۸۲۷ پیش از «تایلور» به بحث درباره معانی رسی پاره‌ای از رسوم اجتماعی پرداخته بود، لکن «ادوارد بارنت تایلور» این پدیده را بادقت بیشتری تجزیه و تحلیل کرده و واضح اصلی به نام «اصل بقایا» گردید.

وی در این باب می‌نویسد. «رسوم بی‌معنی باید بقایای عادات قدیمه باشد، در بدایت امر هرجا و هرزمان که این رسوم پدید آمد مفید فایده‌تی، و یا لااقل به منظور تشریفاتی بود. لکن اکنون از آن جهت این رسوم بی‌ربط شده است که به مرحله نوینی در جامعه منتقل گردیده و در این تحول معنی اصلی خود را از دست داده است.»

باین نحو روش تایلور در مورد آن اعصار گذشته که درباره آنها هیچ گونه شواهدی مستقیماً وجود نداشت و قهراً می‌بایست از طریق استنتاج، تصویری فرضی ترسیم نمود روشی بود دو جانبه. از یک جهت عبارت از مطالعه رسوم اقوام بدوی معاصر بود که می‌شد درجه فرهنگ آنها را قرینه جامعه اولی بشری دانست، و در ثانی عبارت از مطالعه بقایائی بود که هنوز در فولکلور معاصرین وجود داشت.

... جادوگری که همواره یکنوع جذبه ادبی تخیلی داشت اینک به صورت نوئی جلوه‌گر شد زیرا مفتاحی گردید از برای گشودن صند و قچه اسرار تمدن اقوام اولیه... تایلور قادر بود... معین کند که اهمیت فرهنگی این قبیل اصول غیر معقول به منظور حصول نتایج مطلوب از چه قرار بوده است» (ه. ر. هیسن. تادیک مردم‌شناسی. ترجمه ابوالقاسم طاهری. تهران، ۱۳۴۰. ابن سینا. ص ۱۰۳ و ۱۰۶).

۲۱۷- درباره جادوی مسری و تقلیدی نک به:

(یوسف فضائی. بنیانهای اجتماعی دین. تهران، ۱۳۵۶. چاپار. ص ۱۵۴ - ۱۷۵)

۲۱۸- شرح این آئین‌ها و باورها در مقالاتی جداگانه خواهند آمد.
* در پایان شایسته است که از اساتیدگرامی جناب دکتر غلامعباس توسلی و جناب دکتر حسن سرائی و جناب دکتر منوچهر محسنی که از راهنمایی‌هایشان سود جست‌ام و مشوق من در این راه بوده‌اند و همکاران و دانشجویانی که نامشان درپانوشته‌های یادشده وراویان (مصاحبه شوندگانی) که نامشان در پایان کتاب خواهد آمد سپاسگزاری کنم.

الفبای مصوت این مقاله (۱)

A	اَ	K	ک
Ā	آ	G	گ
B	ب	L	ل
P	پ	M	م
T	ت + ط	N	ن
S	س + ص	V	و
J	ج	Y	ی
Ç	چ	Ö	اُ (نو مانند نوزوؤ)
H	ح + ه	U	اُو (بو مانند بویا و جوی)
X	خ	Ü	اُ (مانند U فرانسوی)
D	د	E	اِ (کوتاه)
R	ر	Ê	اِ (کشیده)
Z	ز + ذ + ض + ظ	Ā	آ (کشیده بین فتحه مدود ذغ مانند BĀLE بِلَه)
Z̄	ز	I	ای (ئی)
Ş	ش	W	واو مدوله (مانند خواب و خواهش)
Q	ع + ق		
F	ف		

۱- به نقل از : انجوی شیرازی ، جشنها و آداب و معتقدات زمستان
جلد اول ،

علائم اختصاری نا سائوس

- ۱- سَندَم = مصاحبه نگارنده در محل
- ۲- سَنبموم = مصاحبه نگارنده با مسافرین و سهاجرین
- ۳- سوسندَم = مشاهده و مصاحبه نگارنده در محل
- ۴- کد بنن = کار دانشجویی با نظارت نگارنده

ویژه نامهٔ آندره لوروا-گوران



Hommage à André Leroi - Gourhan